

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال هجدهم / دوره جدید / شماره ۵۹ / بهار و تابستان ۱۴۰۲
صص ۱۶۸-۱۴۸ (مقاله علمی - پژوهشی)

نظریه عامل و اعراب در پرتو مقایسه دو کتاب العوامل المئه جرجانے و جواهر النحو طبرسے

• محمد حسن محمدی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
meisam.mohamad313@gmail.com

• علیرضا باقر

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده
مسئول)

ali.baquer@iaactb.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

چکیده

«العوامل المئه» کتابی مختصر در علم نحو، از جمله مصنفات عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱ یا ۴۷۴ق) است. بنای مصنف در این کتاب کوچک معرفی عوامل صدگانه در علم نحو بوده که به دو بخش عمده عوامل لفظی و عوامل معنوی تقسیم می‌شوند. در نتیجه محور و مبنای این ابتکار منحصر به فرد جرجانی، تأکید بر «نظریه عامل» بوده است، دهها شرح بر این کتاب نوشته شده است. جواهر النحو نیز کتابی مختصر در علم نحو و به زبان عربی است که از مصنفات طبرسی (۴۶۸-۵۴۸ق) به شمار می‌رود، با سرفصلهای نحوی و با عناوین: مرفوعات و منصوبات و مجرورات و توابع و اعداد، با رویکرد خلاصه‌گویی و با تقدیم مثالهایی آسان، همراه با شواهد قرآنی و نقل چند حدیث و اشعار و ضرب‌المثل عربی. اساس کار طبرسی در این کتاب حول محور «نظریه اعراب» است. در این مقاله به این سؤال مهم پاسخ داده شده که مبنا و محور نویسندگان العوامل المئه و جواهر النحو چه بوده است و چه تفاوتی بین «عامل» و «اعراب» وجود دارد؟ هدف نگارنده بررسی وجوه اشتراک و افتراق این دو اثر است.

کلیدواژه‌ها: جرجانی، طبرسی، العوامل المئه، جواهر النحو، نظریه عامل و اعراب.



مقدمه

به لحاظ جایگاه والا و موقعیت ارزشمندی که علم نحو در بین علوم اسلامی به‌طور اعم و در بین علوم ادبی عربی به‌طور اخص دارد، تقریباً هر پژوهشگر و هر خواننده‌ای، هنگامی که از نحو بحث می‌شود، مایل است نسبت به خاستگاه تاریخی و بنیانگذاران و مروجین آن آگاهی یابد. در این مقاله ضمن ارائه نظریه عامل و إعراب، مقایسه‌ای نیز بین دو کتاب *العوامل المئه* جرجانی و *جواهرالنحو* طبرسی صورت می‌گیرد.

اهداف این مقاله عبارتند از: نخست: آشنایی با دو کتاب *العوامل المئه* و *جواهرالنحو* و شناخت سبک نگارش آنها از طرف مصنفین می‌باشد. دوم: مقایسه بین آنها از جهت ساختار و محتوا. سوم: اشاره به معنای لغوی و اصطلاحی «عامل و إعراب» است. چهارم: ارائه نظریه عامل و نظریه إعراب است.

پرسش اصلی این مقاله آن است که مبنا و معیار فکری عبدالقاهر جرجانی و طبرسی در تصنیف این دو اثر چه بوده است؟ تفاوت بین عامل و إعراب در چیست؟ راه و روش جرجانی و طبرسی در تصنیف کتابهای خود، تابع یک چهارچوب ثابت و تکراری و مشترک است، یا اینکه هر کدام از آن دو، درباره مسائل نحوی کاری جداگانه و متفاوت و ابتکاری انجام داده‌اند؟

۱- مبنا و معیار جرجانی در تصنیف *العوامل المئه*، تاکید بر نظریه عامل است. مبنای طبرسی در *جواهرالنحو* تمرکز داشتن بر نظریه اعراب است.

۲- با بررسی‌های میدانی که در خلال نگارش به عمل آمد، باید اذعان داشت که عامل و إعراب از یک مقوله نیستند و با هم تفاوت دارند.

۳- با اینکه موضوع هر دو کتاب، نحو است، اما نوع نگاه و سبک نگارش آنها متفاوت است، زیرا *العوامل المئه* در بالاترین حد اختصار نوشته شده، اما *جواهرالنحو* با اینکه کتاب مختصری در نحو است لکن به آن بخش از مسائل نحوی پرداخته است که

در *العوامل المئه* مطرح نگردیده است.

توصیف و جمع‌آوری مطالب در خصوص این دو اثر، همراه با ارائه دیدگاه دانشمندان گذشته و معاصر پیرامون «نظریه عامل» و «نظریه إعراب» و بیان دیدگاه موافقان دو نظریه و آشنایی با نگاه مخالفان و ادله آنان است. نکته قابل توجه آن است که هم عبدالقاهر جرجانی و هم طبرسی تابع مکتب نحوی بصره بوده‌اند زیرا بارها در آثار خود عبارت: «اصحابنا البصریون» را به‌کار برده‌اند. همه کسانی که زندگی عبدالقاهر را بررسی کرده‌اند، از وی با عناوینی همچون: «کان من کبار أئمه العربیه و البیان» و «کان من اکابر النحویین» و «صار الامام المشهور من جمیع الجهات» و «له فضیله تامه فی النحو» و «کان فاضلاً عارفاً بعلم البیان» یاد کرده‌اند، و این دیدگاه مشترک صاحب نظرانی همچون: سیوطی، ابن انباری، سبکی، داودی، ابن قاضی شهبه، ابن عماد، ابن شاکر الکتبی، باخزری و عبدالله یافعی است (بدوی، بی‌تا، صص ۲۸-۲۹).

پیشینه تحقیق

تاکنون کتابها و مقالات و پایان‌نامه‌ها و رساله‌های بسیاری درباره عبدالقادر جرجانی و آثار نحوی، ادبی و بلاغی او و نیز درباره نظریه عامل در محافل حوزوی و دانشگاهی در سطح ایران و جهان عرب بلکه جهان اسلام منتشر شده است؛ اما تاکنون بنا به واکاویها و تحقیق و کنکاشهایی که نویسنده مقاله انجام داده، هیچ کتاب و مقاله‌ای درباره مقایسه بین کتاب *العوامل المئه* جرجانی و کتاب *جواهرالنحو* طبرسی نوشته و منتشر نشده است؛ زیرا کتاب *جواهرالنحو* خطی بوده و برای اولین بار به صورت رساله‌ی دانشگاهی در مقطع دکترا توسط نگارنده مقاله تصحیح و همراه با شرح و تبیین آراء نحوی طبرسی، به محافل علمی و دانشگاهی تقدیم گردیده است، به همین دلیل کتاب *جواهرالنحو* این مفسر





بزرگ شیعی تاکنون مورد مطالعه و مقایسه و تحقیق و بررسی با دیگر کتب نحوی قرار نگرفته است، بنابراین پرداختن به این موضوع سابقه نداشته و برای اولین بار به محافل علمی تقدیم می‌گردد و تلاش دیگران در مقایسه بین کتابهایی بوده است که همه‌ی آنها به زیور طبع آراسته شده است، پیشینه تحقیق درباره نظریه عامل و نظریه اعراب به شرح زیر است:

۱- کتاب *نظریه العامل فی النحو العربی* درآسته تأصیلیه و ترکیبیه، مصطفی بن حمزه، کلیه الآداب جامعه محمد الخامس، الرباط، المغرب، ۱۴۲۵ق- ۲۰۰۴ م. به عقیده نویسنده این کتاب: با اینکه نام و عنوان نظریه عامل از یک شهرتی برخوردار است، لکن برای بیشتر مردم خیلی کم به محتوا و مفاهیم و اهمیت آن اشاره شده است.

۲- کتاب *نظریه العامل فی النحو العربی* تقعید و تطبیق، ریاض بن حسن الخوام، جامعه ام القری، السعودیه، ۱۴۳۵ق- ۲۰۱۴ م. در این کتاب نظر مولف بر آن است که: معانی بنیادین نحو، همان فاعلیت و مفعولیت و اضافه است... و نحویان بر این باورند که: نظریه عامل را کاملاً منطبق با قواعد نحوی یافته‌اند.

۳- مقاله: *نظریه العامل و المعمول، حقیقتها و دورها الوظیفی فی الدرس النحوی*، محمدابراهیم خلیفه شوشتری، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۸۷، شماره ۳- دوره ۵۹، در این مقاله تعریف عامل در مطالعات نحوی، اشاره به مبتکر این نظریه، سپس انواع عامل مورد بحث و بررسی قرار گرفته و هریک از عوامل همراه با مثال معرفی شده است.

۴- مقاله *نظریه الإعراب بین فاعلیه العامل و تضافر القرائن*، عبدالنبی همانی. *مجله تبیین للدراسات الفکریه و الثقافیه*، خریف ۲۰۱۴- العدد ۱۰، در این مقاله پیرامون اهمیت حرکات اعرابی، با اینکه کم، کوچک و سبک‌اند، اما در عین حال برای رسیدن به اهداف نحوی، اصل و اساس‌اند، سخن‌پردازی شده است.

نگاهی گذرا به زندگی جرجانی (د ۴۷۱ یا ۴۷۴ق)

عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی، نحوی، علامه، صاحب تصنیفات، از جمله *المغنی فی شرح الايضاح* در سی جلد، وی، شافعی مذهب و اشعری بود. جرجانی نحوی، در زمان خود استاد بزرگ زبان عربی و پیشوای کاردان و ماهری در زبان عربی بود و ریاست نحویان در آن عصر، به او برمی‌گشت. عبدالقاهر نحو را نزد پسر خواهر ابوعلی فارسی آموخت و نزد کس دیگری نرفت و از شهر خود [جرجان] خارج نشد. از جمله اشعار او: «کَبُرَ عَلٰی الْعِلْمِ يَا خَلِيْلِي / وَمِلَّ اِلَى الْجَهْلِ مَيْلَ هَائِمٍ / وَعِشْ حَمَارًا تَعِشْ سَعِيدًا / فَالْسَّعْدُ فِي طَالِعِ الْبِهَائِمِ» (سیوطی، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۱۰۶).

قفطی می‌گوید: جرجانی ایرانی و ساکن جرجان بود، در نحو و بلاغت دانشمند بود و نحو را نزد ابوحنسین محمد بن حسن بن محمد عبدالوارث فارسی، خواهرزاده ابوعلی فارسی فراگرفت (قفطی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۳۱۰). عمر رضا کحاله وی را فقیه و متکلم دانسته است (کحاله، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۱۰). جرجانی از ادبای بزرگ قرن پنجم (صفا، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۳۲۲) و بنیانگذار اصول بلاغت و از پیشوایان زبان عربی بود (زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۴۸-۴۹). از جمله کتابهای مشهور وی: *اسرار البلاغه*، *دلایل الإعجاز الجمل فی النحو*، *العوامل المئه*، *المفتاح فی شرح الصحاح*، *المقتصد*، *المغنی فی شرح الايضاح*، *اعجاز القران الکبیر و الصغیر*، *الجمل*، *العمده فی التصریف* و... جرجانی در نوشتن کتاب بلاغت، بر استاد خود پیشی گرفت (زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۴، صص ۴۸-۴۹)؛ فروخ، ۱۹۸۹م، ج ۳، صص ۱۸۳-۱۸۵؛ مدرس تبریزی، ۱۳۹۵ش، ج ۱، صص ۴۲۴-۴۲۵).

عبدالقاهر در کتب نحوی‌اش بارها از لفظ: «أصحابنا البصريون» استفاده کرده که دلالت دارد بر اینکه او از لحاظ نحوی بصری است، گرچه بیشتر کتابهای شرح حال و سیره علما به مکتب نحوی او اشاره‌ای

نکرده‌اند، لکن بصری بودن او از راه استعمال لفظ «أصحابنا البصريون» چنین استنباط می‌شود که او به مکتب نحوی بصره گرایش داشته است. برجستگی جرجانی در نحو سبب شد که ملقب به عنوان نحوی گردد، او در عصر خود از بزرگان نحو به‌شمار می‌آمد و در این زمینه دارای فضل و کمال بوده است (بدوی، بی‌تا، ص ۸). جرجانی از اینکه مردمان عصر او از نحو یک تلقی ساده‌ای داشته‌اند که آن هم در حد دانستن علائم آخر کلمات بوده و به هیچ وجه از اسرار پیوند چگونگی ارتباط کلمات با یکدیگر خبر نداشتند، رنج می‌برده، نه برای اینکه آنان نحو و قواعدش را نمی‌دانند و نیز ارزشهای قوانین آن را انکار می‌کنند و نه برای اینکه احساس نیاز به دانستن قواعد نحو نمی‌کنند، بلکه رنج عبدالقاهر به خاطر این بوده است که آنان فقط به ظاهر چیزها توجه دارند و شناختی از اسرار نحو ندارند، به همین دلیل و در پاسخ به چنین فضایی اقدام به تألیف کتابهای نحوی و بلاغی می‌کند (همان، ص ۲۴).

جرجانی در نحو کتاب مختصری دارد به نام *الجمل* که دارای پنج فصل است و شامل: مقدمات، عوامل افعال، عوامل اسماء و عوامل حروف است (همان، ص ۳۲). عبدالقاهر درباره اهمیت معانی نحو در کلام گفته است: «نظم چیزی جز هدف قرار دادن معانی نحوی در کلام نیست و ساختار آن اینگونه است که اولاً انسان معانی را در وجود خودش مرتب می‌سازد سپس در نطق خود اقدام می‌کند به مرتب ساختن الفاظ در جهت آن معانی (همان، ص ۱۱۹).

ابراهیم مصطفی معتقد است که عبدالقاهر در کتاب خود *دلائل الإعجاز* راه جدیدی را بر مباحث نحوی گشوده است و آن خارج شدن از توجه صرف به علائم اواخر کلمات و علامتهای اعراب است. عبدالقاهر پا را فراتر از این نهاده و گفته است که: کلام دارای «نظم» است و با رعایت این نظم و پیگیری قوانین مربوط به آن است که راه روشنگری و فهماندن نحو

باز می‌شود و اگر از قوانین این نظم در کلام عدول شود، دیگر معنای آن کلام قابل فهم نیست و راه و نشانه و علامت دیگری برای فهماندن کلام مورد نظر وجود ندارد (بدوی، بی‌تا، ص ۳۹۷).

نگاهی گذرا به زندگی طبرسی (۴۶۸-۵۴۸ق)

ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، فقیه، محدث و مفسر و به قول صاحب *ریاض العلماء*، شهید و به روایت بیهقی، در علم نحو فرید عصر و از نظر مدرس تبریزی، فضل و جلالت و وثاقت و عدالت وی مسلم مخالف و موافق است (مجلسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۳؛ کریمان، ۱۳۶۱ش، ج ۱، صص ۲۹۰-۳۰۰). مشهورترین و برجسته‌ترین اساتید طبرسی: طوسی و ابن بابویه قمی و از مهم‌ترین شاگردانش، علاوه بر فرزندش رضی‌الدین ابونصر، ابن شهر آشوب و منتجب‌الدین بودند (بیهقی، ۱۳۰۸ش، ص ۲۴۲؛ منتجب‌الدین، بی‌تا، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ شوشتری، ۱۳۹۲ش، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مجلسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۳؛ بحرانی، بی‌تا؛ افندی اصفهانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۴۰؛ حسینی تفرشی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۹؛ آقابرگ تهرانی، ۱۹۸۳م، ج ۵، ص ۲۴۸؛ مدرس تبریزی، ۱۳۹۵ش، ج ۳، ص ۳۷۸؛ حائری مازندرانی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۹۴). از جمله آثار مهم طبرسی *مجمع البیان، الکاف الشاف من الکشاف، جوامع الجامع و جواهر النحو* است (کریمان، ۱۳۶۱ش، ج ۱، صص ۲۶۰-۲۹۰). عبدالحسین امینی او را از برجسته‌ترین زعمای دین و پیشوایان مذهب شیعه به شمار می‌آورد (امینی، ۱۳۵۵ش، ص ۸۶).

وی در سبزواری به تدریس علوم گوناگون و تعلیم و تربیت شاگردان بزرگ و تألیف و تصنیف کتابهای نفیس پرداخت که امروز شاگردانش در شمار ناموران دانشمندان شیعه و کتبش جزء آثار برجسته علوم و فنون اسلامی است (مدرس تبریزی، ۱۳۹۵ش، ج ۳، ص ۴۰۹).





مفهوم عامل و اعراب

قبل از ورود به مبحث «نظریه عامل و نظریه اعراب»، لازم است که اشاره‌ای به معنای لغوی و اصطلاحی عامل داشته و هم نظری به معنای لغوی و اصطلاحی اعراب افکنده شود. خلیل بن احمد در کتاب العین: *عَمِلَ عَمَلًا فَهُوَ عَامِلٌ. اِعْتَمَلَ: به خشم آورد، ناراحت کرد و العمله: کسانی که کاری را با دست خودشان انجام می‌دهند. عَامِلُ الرُّمَحِ: سرنیزه و اثری که بعد از پرتاب کردن آن از خود بر جای می‌گذارد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص ۱۵۴-۱۵۵)*. ازهری در تهذیب اللغه، با ذکر همان معانی، به یک شاهد قرآنی اشاره می‌کند، که می‌فرماید: «...وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...» (توبه، ۶۰). یعنی کسانی که برای جمع‌آوری زکات زحمت می‌کشند (ازهری، بی‌تا، ج ۲، صص ۴۲۰-۴۲۱).

معنای اصطلاحی عامل نحوی: «عامل در اسم، یعنی اینکه به وسیله عامل، در آن اسم، معنای مورد نظر اعراب به دست آید، و اینکه آن معنا، اسم عمده^۱، یا فضله^۲ باشد و یا اینکه آن اسم، مضاف‌الیه عمده و یا فضله باشد» (استرآبادی، ۱۳۹۲ش، ج ۱، ص ۵۶). سیوطی در *الاشباه والنظائر فی النحو*، عامل را به شش مبحث تقسیم می‌کند و آراء گوناگون نحویان را پیرامون آن به نمایش می‌گذارد که خلاصه آن شش مبحث به شرح زیر است: اول: عمل در افعال اصل است و در اسما و حروف فرع است. دوم: عواملی که اسم‌اند در افعال عمل نمی‌کنند، زیرا اگر غیر از این

۱. عمده: در جمله چیزی است که بدون آن، جمله نمی‌تواند تشکیل شود، و معنای جمله جز با آن موارد تمام نمی‌شود و آن مواردی که جمله با آنها کامل می‌شود عبارتند از: فاعل، نائب فاعل، مبتدا و خبر، اسمهای نواسخ و خبر آنها، مسند و مسندالیه که از ارکان جمله هستند و جمله همیشه به آنها نیازمند است.

۲. فضله: آنچه در جمله غیر از مسند و مسندالیه باشد، فضله به حساب می‌آید، البته به قول نحویان بی‌نیازی از فضله جایز نیست و گاهی ذکر فضله لازم است، چون *فَضَّلَهُ* یا *سَدَّ مَسَدٌ* خبر می‌شود مانند: «*ضَرَبَی الْعَبْدَ مُسَيِّئًا*» و یا معنای جمله متوقف بر آن است مانند این بیت شاعر:

«إِنَّمَا الْمَيْتُ مَنْ يَعِيشُ كَنِيئًا كَاسِفًا بِالْهَلِيقِ الرَّجَاءِ»

باشد آن ویژگی که موجب عمل می‌شود باطل خواهد شد. سوم: عامل معنوی در مبتدا و در فعل مضارع کاربرد دارد. چهارم: عامل فاعل [که بین نحویان امری اختلافی است] معنای فاعلیت دارد و با اسناد مرفوع می‌شود. پنجم: عامل مفعول، مبنی بر اینکه عامل در مفعول معنای مفعولیت داشته باشد. ششم: عامل صفت و تأکید و عطف بیان (سیوطی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۵).

بنابراین عامل نحوی آن است که باعث ظهور علامتهای اعرابی شود، به گونه‌ای که بیانگر معانی گوناگون فاعلی و مفعولی و اضافه باشد. بنابراین عامل نحوی به صورت پنهان و آشکار با علامتها و حرکات اعرابی ارتباط دارد و هیچ ارتباطی با علامتهای بناء یا مبنی بودن ندارد. لذا با توجه به این تعریف می‌توانیم بگوییم: علامت اعراب آن چیزی است که عامل، باعث به وجود آمدن آن است (خلیفه شوشتری، ۱۳۸۷ش، ص ۱۸۶).

خلیل بن احمد در *العین* می‌گوید: *أَعْرَبَ الرَّجُلُ: افْصَحَ الْقَوْلَ وَ الْكَلَامَ: به وضوح و روشنی سخن خود را بیان کرد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۶۱)*. ازهری در *تهذیب اللغه* پیرامون معنای لغوی اعراب می‌گوید: *عَرَّبْتُ لَهُ الْكَلَامَ تَعْرِيبًا وَ أَعْرَبْتُهُ لَهُ إِعْرَابًا إِذَا بَيَّنَّتَهُ لَهُ (ازهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۱)*. یعنی: کلام را خیلی خوب و به طور واضح و نیکو برایش بیان کردم.

اعراب یعنی روشن گرداندن، آشکار کردن معانی به وسیله الفاظ. *أَعْرَبْتُ عَنِ الشَّيْءِ*، یعنی آن را توضیح دادم، آن را به طور روشن بیان کردم، و اینکه گفته می‌شود *مُعَرَّبٌ عَمَّا فِي نَفْسِهِ*: یعنی آنچه در ذهن و فکرش وجود دارد، آن را به روشنی و به وضوح بیان می‌کند (ترنی، ۲۰۱۹م، ص ۱۸۶). *زجاجی در الجمل فی النحو* نوشته است: اعراب اسمها رفع و نصب و خفض است، در اسمها جزم وجود ندارد و اعراب افعال رفع و نصب و جزم است و در افعال جر وجود ندارد (زجاجی، ۱۴۰۸ق، ص ۲). ابن عقیل می‌گوید:

إعراب علامتی است که به صورت ظاهر یا مقدر بر روی کلمه پدیدار می‌شود که عامل به وجود آورنده آن علامت، یا ظاهری است یا تقدیری. به عبارت دیگر: إعراب، تغییر یافتن آخر کلمات است با توجه به عوامل گوناگونی که بر آن وارد می‌شود و بناء، ضد آن است (ابن عقیل، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۲۹).

ابن هشام انصاری در شرح *شذور الذهب* می‌گوید: للإعراب معنیان: لغوی و صناعی. فمعناه اللغوی: الإبانة، يقال: «عَرَبَ الرجلُ عَمَّا في نفسه» یعنی (آن مرد آنچه که در خاطرش بود به صورت خیلی خوب و روشن بیان کرد) (ابن هشام انصاری، ۱۳۹۹ش، ص ۵۸)، إعراب دو معنا دارد: ۱. لغوی ۲. صناعی، یعنی ساختگی، غیرطبیعی، فنی یا هنری. معنای اصطلاحی إعراب آن است که در ظاهر کلمه، ضمه و فتحه و کسره پدیدار گردد، مانند: «جاء زيدٌ و رأيتُ زيداً و مرتُّ بزيدٍ (همان)». إعراب آن است که مشخص کننده بین معانی هم‌تراز و مناسب باشد و با إعراب، خبر که اصل کلام است شناخته می‌شود و اگر إعراب نباشد فاعل از مفعول و مضاف از موصوف و تعجب از استفهام باز شناخته نمی‌شوند و از یکدیگر تمیز داده نمی‌شوند (ترنی، ۲۰۱۹م، ص ۴).

معیار معرب و مبنی بودن

زجاجی نوشته است: اگر إعراب در وسط کلمه یا در وسط اسم قرار داده می‌شد، شنونده نمی‌توانست بفهمد که آیا آن علامت، نشانه إعراب است یا نشانه بناء؟ لذا این علامت در آخر اسم قرار داده شد، زیرا در حالت وقف ساکن می‌شود. آنگاه معلوم می‌شود که آن علامت، علامت إعراب است، در صورتی که اگر این علامت در وسط اسم یا در وسط کلمه بود معرب و مبنی بودنش معلوم نبود (همان).

مازن مبارک از ادبای معاصر عرب درباره فایده إعراب گفته است: حرکات إعراب علاوه بر معنای

لغوی و قالب صرفی خود که ناشی از عوامل اند، آن حرکات نوعی ایجاز به حساب می‌آیند. مازن مبارک إعراب را زبان دوم به حساب می‌آورد و درباره فایده و نتایج إعراب می‌گوید: «إعراب زبان دوم است که در نگاه ابتدایی ماهمان حرکات تلقی می‌شوند، زبان دوم به حساب می‌آیند که ما آن را بر زبان نخستین خود می‌افزاییم، به گونه‌ای که الفاظ جدید به وجود می‌آیند، بنابراین ما دارای یک اندوخته لغوی بی‌پایانی هستیم زیرا وقتی که زبانهای دیگر برای آوردن یک معنای جدید ناچارند که واژه‌آفرینی کنند تا منظور و مقصودشان را بیان کنند، زبان عربی ما از این حالت بی‌نیاز است، زیرا با تغییر حرکات همان الفاظ، معنای جدیدی به دست می‌آید که دیگر نیازی به آفرینش واژه جدیدی نیست، لذا ما فقط با یک تغییر و جابجایی حرکت بر روی کلمه، تفاوت بین واژه‌ها را ایجاد می‌کنیم، مانند تفاوت بین قَرَى (میهمانی - پذیرایی) و قُرَى (روستاها) و تفاوت بین مَقَصَّ (قیچی) و مَقَصَّ (نشان - اثر) و تفاوت بین عالم و عالم و... بنابراین این تغییر معانی با تغییر حرکات خود، یک نوع ایجاز است، که این چنین امکانی در هیچ زبانی نظیر ندارد (مبارک، مازن، ۱۳۹۹ق، صص ۱۰۶-۱۰۷).

مسئله عامل و إعراب

نظریه عامل از دیدگاه علمای نحو دارای اهمیت فراوانی است، این به خاطر وجود حرکات إعرابی است که در اواخر کلمات، تغییر ایجاد می‌کند و به دنبال آن، معانی هم‌تغییر پیدا می‌کنند. إعراب نقش مهمی در کاربرد لغوی کلمه در خلال جمله دارد، مثلاً گاهی کلمه در جمله: مسندالیه واقع می‌شود مانند: «لَا يَنْجِحُ الْكَسُولُ» یا مضاف‌الیه واقع می‌شود مانند: «زُرْتُ أُمَّي»، یا فاعل واقع می‌شود مانند «حَضَرَ المديرُ» یا مفعول واقع می‌شود مانند: «ما خَالَفْتُ النِّظَامَ» یا حال واقع می‌شود مانند: شَرَحَ المعلمُ





الدَّرْسَ واقفًا» یا نقشها و کاربردهای دیگری را در جمله ایجاد می‌کند.

نظریه عامل نحوی و ریشه‌های تاریخی آن

به نظر ابن سلام (د ۲۳۱ق) در طبقات فحول الشعراء، عبدالله بن ابی اسحاق (د ۱۱۷ق) ایرانی، اولین کسی است که به‌طور گسترده نحو را مورد مطالعه قرار داده و اصول و مبانی و احکام آن را شرح داده است (جمعی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۱۴). مبتکر نظریه عامل و معمول در نحو، عبدالله بن ابی اسحاق حَضْرَمِی ایرانی است (خلیفه شوشتری، ۱۳۸۷ش، ص ۳)؛ اما عیسی بن عمر ثقفی (د ۱۴۹ق). بعد از ابواسحاق حَضْرَمِی مسیر او را ادامه داد تا اینکه این رویکرد نحوی بصری بعد از رسیدن به خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۵ق) گسترش یافت. تقریباً همه نحویان برآند که: سیبویه (د ۱۸۰ق) اولین کسی بود که راه بحث درباره عامل را گشوده است و همچنین معتقدند که سیبویه بحثهای الکتاب خود را بر اساس نظریه عامل پایه‌ریزی کرده است و نحویان بعد از او راهش را ادامه داده‌اند (مصطفی سید، ۲۰۰۲م، صص ۴۶-۴۷).

موافقان و مخالفان نظریه عامل

به نظر می‌رسد آراء موافقان نظریه عامل که با استدلالها و دلایل منطقی خود پشتیبان و حامی این نظریه عقلانی هستند و انکار و لغو آن را با انکار و لغو نحو یکسان می‌دانند، بر عده قلیلی که مخالف نظریه عامل‌اند و خواهان الغاء این نظریه می‌باشند، برتری قابل توجهی دارد. به خاطر اینکه «اجماع کلی برای این نظریه خود دلیلی است بر درستی آن، زیرا نحویان قدیم آثار و برکات پخته و جا افتاده نظریه عامل را درک کرده‌اند» (خوام، ۲۰۱۴م، ص ۸۰). برای درک جایگاه و اهمیت (تقدیر و حذف) در نحو، سخن ثعالبی (د ۴۳۰ق) در کتاب او *فقه اللغة و سر العربیه* قابل تأمل است، آنجا که اسم و مصدر

جایگزین فاعل و مفعول می‌شود، می‌گوید: «تَقُولُ العربُ: رجلٌ عدلٌ، ای عادلٌ، وبنو فلانٍ لنا سِلْمٌ ای مُسالمونٌ، حَرْبٌ ای مُحاربونٌ. و فی القرآن: ... ولكنَّ البِّرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...» (بقره، ۱۷۷) و تقدیره: (ولكنَّ البِّرَّ بِرُّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ). فأضمر ذِكرَ البِّرِّ و حَذَفَهُ» (ثعالبی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۰۳). بنابراین در اینجا قرآن کریم، گفتن (بِرٌّ) را پنهان نموده و آن را حذف کرده است، همان‌طور که وقتی عرب می‌گوید: رجلٌ عدلٌ یعنی رجلٌ عادلٌ، مردی عادل و اگر عرب می‌گوید: بنو فلانٍ لنا سِلْمٌ، ای مُسالمونٌ، یعنی اهل فلان قبیله با ما در صلح و سازش هستند و...»

با نگاهی گذرا به سیر تاریخی اجتهادات نحوی، به نظر می‌رسد که: «رویکرد اجتهادی در بین نحویان، از قدیم با اظهار نظر قطرب بصری (د ۲۰۶ق) شاگرد سیبویه (د ۱۸۰ق) آغاز شد و ادامه یافت تا به ابن مضاء قرطبی (۵۱۳-۵۹۲ق) رسید که در کتاب *الرد علی النحاه*، دیدگاههای اجتهادی‌اش را بیان نموده است. این رویکرد اجتهادی در نحو، در مسیر تاریخی خود در عصر حاضر به ابراهیم مصطفی صاحب *احیاء النحو*، سپس به شوقی ضیف رسید. این اظهارات و دیدگاههای اجتهادی در ادامه به مهدی المخزومی صاحب *فی النحو العربی* تقد و توجیه می‌رسد، آنگاه تمام حسان که ملقب به سیبویه عصر شد، آرای اجتهادی خویش را در دو کتاب خود *اللغه العربیه معناها و مناهها و الفکر اللغوی الجدید* و *حصاد السنین* بیان کرد. تمام حسان در این دو کتاب، اساس و پایه‌ها و راه و روشهای جدید در نحو را (قرائن نحوی) می‌نامد که آن را جایگزین نظریه عامل نموده است (همان، ۲۰۱۴م، ص ۱۱۹). شوقی ضیف که خود یکی از منتقدان معاصر درباره مسائل نحوی است، ابن مضاء قرطبی از نحویان قرن ششم را یک منتقدی جدی و قاطع راجع به قضایای نحوی می‌یابد، گویی یک همفکری برای خود یافته است، لذا اقدام به تصحیح کتاب *الرد علی النحاه* ابن مضاء

اصطلاح «عامل نحوی» و استعمال آن در کتاب سیبویه

سیبویه می‌گوید فرض کنیم بگوییم: «مررت بعمرو و زیداً» این [جمله صحیح] عربی است. این توجیه چطور ممکن است؟ در پاسخ می‌گوید: زیرا «مررت» فعل است، و اسم مجرور [بعد از آن] در محل نصب واقع شده و معنایش هم، آمدن و مانند آن است، [در اینجا] اگر عامل اول فعل باشد، و مجرور نیز محلاً منصوب باشد، [این دیگر] معنا را نقض نمی‌کند. درباره اهمیت نظریه عامل از دیدگاه نحویان قدیم و پژوهشگران معاصر همین بس که هرکدام از آنان متناسب با ذوق و سلیقه خود، به نوعی نسبت به برجسته بودن عامل تاکید تام داشته‌اند و تعریفهای مختلفی درباره عامل ارائه داده‌اند. مصطفی بن حمزه در کتاب خود «نظریه العامل فی النحو العربی دراسه تأصیلیه و ترکیبیه، پیرامون این تشتت آراء نحویان درباره عامل می‌گوید: «فکر نمی‌کنم در نحو عربی موضوعی مانند «عامل» اینقدر پیچیده و پرهیاهو و توأم با آشفتگی باشد، تا جایی که گاهی درباره مشخص کردن عامل نحوی، بین آراء نحویان، هم اختلاف نظر و هم تضاد آرا وجود داشته باشد، یا اینکه درباره عامل، بین دو مکتب نحوی و حتی بین دو نحوی، اختلاف نظر در میان باشد، بلکه گاهی در دیدگاه یک عالم نحوی راجع به عامل، این اندازه افکار پراکنده و آشفتنه وجود داشته باشد (مصطفی بن حمزه، ۱۴۲۵ق، ص ۹۷)».

درباره ریشه‌های تاریخی نظریه عامل و تقسیم آن به لفظی و معنوی نیز، سخنانی از ناحیه ادبا و نحویان معاصر بیان شده است. ولید عاطف انصاری در کتابش به نام نظریه العامل فی النحو العربی عرضاً و تقدماً می‌گوید: «نظریه عامل از مسائل زیربنایی است که نحو عربی بر آن استوار شده است و آن یک نظریه صرفاً عربی به شمار می‌آید، زیرا این نظریه در یک محیط عربی زاییده شده است و تحت تاثیر [فرهنگهای] بیگانه نبوده است و اساس و پایه‌های قواعد آن طی قرنهای

می‌کند، در مقدمه مفصل و مشروحی که بر کتاب ابن مضاء می‌نگارد، با تاثیر پذیرفتن از افکار تجدید نظر طلبانه‌ی ابن مضاء در مسائل نحوی می‌گوید: «نحو به یک بازنویسی و تجدید نظر نیاز دارد که پایه و اساس آن باید به بازگشت و صرف نظر از نظریه عامل و ممانعت از تأویل و عامل در تقدیر، در خلال ساختارها و عبارات عربی باشد» (ضیف، ۱۳۶۷ق، صص ۲۵، ۴۷ و ۷۶).

به لحاظ نوع تأثیری که عامل در معمول می‌گذارد، از دیدگاه نحویان تعبیر به قوت یا قدرت آن عامل خاص شده است. مثلاً سیبویه معتقد است: «منظور از قدرت فعل، میزان تاثیرگذاری آن بر روی معمول است و در کتاب گفته است: اصطلاح «قوت» با اصطلاح «عمل» همراه است و دریک تقسیم‌بندی شامل: ۱. قوت فعل ۲. قوت اسمهای فاعل و مفعول ۳. قوت مصدرها ۴. قوت صفات ۵. قوت کلماتی که جاری مجرای فعل باشند و همان‌طوری عمل کنند که فعل عمل می‌کند ۶. قوت آن کلماتی که عمل اسم فاعل و اسم مفعول را انجام می‌دهند و جاری مجرای آن دو هستند (مصطفی سید، ۲۰۰۲م، ص ۴۹). به عنوان نمونه درباره «قوت فعل» جمله: «وَجَدَ مُحَمَّدٌ الْمَسْأَلَةَ صَعْبَةً» را مورد توجه قرار می‌دهیم در این مثال «وَجَدَ» از افعال یقین است و نیاز به دو مفعول دارد و مفهوم جمله جز با آن دو مفعول تکمیل نمی‌گردد، سیبویه می‌گوید: «نباید جمله را به یکی از دو مفعول محدود ساخت... زیرا [مفهوم جمله] مخاطب را از این کار [که به یکی از دو مفعول اکتفاء شود] باز می‌دارد، اینجاست که می‌خواهی آنچه را که مربوط به حالت مفعول اول، مبنی بر یقین یا شک است، آن را بیان کنی (همان)». از آنجا که بنای عبدالقاهر بر این بوده که مسائل نحوی را در نهایت اختصار و ایجاز بیان نماید، لذا در طرح قضایای نحوی سبک وی بهتر است، زیرا کاوشگر را زودتر به مقصد مطلوبش می‌رساند. نمودار زیر بسیار قابل توجه است.





اول و دوم کامل شده است. شوقی ضیف هم معتقد است که نظریه عامل، یک نظریه‌ای است که منحصرأ به نحو عربی اختصاص دارد» (انصاری، ۱۴۳۵ق، ص ۴۵) و درباره سهم و نقش موثر خلیل بن احمد درباره نظریه عامل گفته‌اند: «خلیل بن احمد کسی است که پایه‌های اولیه نظریه عامل را بنا نهاده است، وی انسانی بسیار باهوش، اولین طراح و استخراج کننده علم عروض بوده و اشعار عرب توسط وی حفظ شد و استوار باقی ماند و اولین فرهنگ لغت را به نام العین، او به وجود آورد، و کلمه «العوامل» برای اولین بار به زبان او جاری شده است. مانند عمل (إِنَّ وَأَنَّ وِ كَأَنَّ وِ لَكِنَّ وِ لَيْتَ وِ لَعَلَّ) و سیبویه در ارتباط با این مسئله می‌گوید: «نظر خلیل بر آن است که این حروف دو عمل دارند، که هم رفع است و هم نصب، همان‌طور که (كَانَ) نیز رفع و نصب می‌دهد» (همان). از جمله نحویان قدیم که بر کاربرد عامل لفظی و معنوی تاکید داشته است، ابن جنی است، او در الخصائص می‌گوید: فقط کافی است که عامل لفظی و عامل معنوی، به مخاطب نشان دهد که: دلیل عمل بعضی از عوامل، لفظی است [سبب یا عامل لفظی است] مانند: «مررتُ بزیدٍ ولیتَ عمراً قائمٌ» و عمل بعضی هم بدون مسبب یا خالی از عامل لفظی است مانند: مرفوع شدن مبتدا به دلیل ابتدائیت آن، و رفع دادن فعل [به معمول] به خاطر این است که آن فعل در جای اسم واقع شده است. بنابراین عمل رفع و نصب و جر و جزم حاصل کار خود متکلم است و چیزی هم غیر از آن نیست و اما اینکه گفته‌اند: لفظی و معنوی، به این دلیل است که آثار فعل متکلم در برگرفته معنای همان لفظ است و این امری روشن و آشکار است (ابن جنی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، صص ۱۱۰-۱۱۱). به عبارت دیگر: این متکلم است که براساس فرایند جمله، اگر فعلیه بود به آن فاعل و مفعول می‌دهد و اگر جمله اسمیه بود، مرز بین مبتدا و خبر را مشخص می‌سازد و اعرابه‌ای لازم هرکدام را بنا

بر جایگاه و نقش آن در جمله و بر اساس قوانین و معیارهای نحوی به آن اعطا می‌کند.

عباس حسن در النحو الوافی به دیده احترام و تقدیر درباره مبتکران نظریه عامل سخن می‌گوید، وی معتقد است «نظریه عامل» که نحویان مبتکر آن بوده‌اند، یک نظریه کارشناسانه و ماهرانه عظیمی است که این خود دلیل بر نبوغ و برجستگی و استعداد استثنایی مبتکران این نظریه است، مدت زمان درازی است که ما آن را مورد ستایش قرار داده‌ایم و به‌طور ظالمانه منکر این نظریه نبوده‌ایم (حسن، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۲۶۱). در این نمودار، زهران بدرآوی، از اساتید دانشگاه آسیوط مصر، با توجه به ساختار فهرست‌گونه عوامل صدگانه، تمام آن عوامل را در یک صفحه به سبک زیر عرضه کرده است:

یکی از مهم‌ترین دلایل طرفداران الغاء عامل که این مضاء در رأس آنان است، پیچیده و مشکل بودن قواعد نحوی است، مواردی مانند: تنازع و اشتغال و عامل مقدر و محذوف و ضامتر مستتر و... است. ابن مضاء می‌گوید: «حركات إعرابی بیانگر عوامل محذوف نیست، بلکه حركات إعرابی بیان کننده آن معانی است که در خود متکلم وجود دارد و به‌کار می‌رود، لذا وقتی که عامل، بین ما و بین فهم حقیقی حركات إعرابی و مفهوم آنها مانع ایجاد می‌کند و هنگامی که نظریه عامل ما را به سوی تحریف صیغه‌ها و عبارات سوق می‌دهد و باعث می‌شود ما به تأویلی متوسل شویم که مفاهیم کلام به ما آن اجازه را نمی‌دهد، بنابراین سزاوار است که ما نظریه عامل را باطل کنیم»، مانند آنچه که در تنازع و اشتغال دیده‌ایم (ضیف، ۱۳۶۶ق، ص ۳۲). بنابراین اندیشه آسان‌سازی نحو خودنمایی می‌کند و از همان دوره‌های پیشین نحویانی بوده‌اند که هدفشان آسان‌سازی نحو بوده است. «آسان‌سازی قواعد نحو مسئله‌ای بوده که از قدیم ذهن ادباء را به خود مشغول کرده است. ثعلب (۲۰۰-۲۹۱ق) به این کار اقدام کرد و ابوعلی فارسی (د ۳۷۷ق) کتاب



مختصر خود را *الأولويات في النحو* نامیده است و ابوعثمان بن جنی (۳۳۰-۳۹۲ ق) کتابی به اختصار به نام *اللمع* دارد، اینان درباره آسان‌سازی نحو برای مبتدیان عصر خود آن کتابها را نوشته‌اند» (حومد، ۱۴۱۶ق، ص ۲۰۵).

شوقی ضیف در مقدمه خود بر کتاب *الرد علی النحاه* با تحلیل دیدگاه ابن مضاء می‌گوید: «ابن مضاء نظریه عامل را مبنی بر اینکه آن را یک نظریه‌ای ذاتاً فاسد بدانند، رد نمی‌کند و آن را بی‌مقدار و ناچیز نمی‌داند، بلکه می‌گوید: این قوانینی که در تقدیر گرفتن عوامل و معمولات آنها وجود دارد، آن‌گونه که ما، در ضمائیر

مستتر و تنازع و اشتغال و... سراغ داریم، آنها را به سوی تقدیر در عوامل و معمولات آنها می‌کشاند و این

بنیانگذاران عامل نحوی قبل از ابن مضاء عبدالله بن ابی اسحاق حَضْرَمی (د ۲۰۵ق) ایرانی، اولین





کسی است که به‌طور گسترده نحو را مورد مطالعه قرار داده و اصول و مبانی و احکام آن را شرح داده است (جمعی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۱۴). طبق تحقیق استاد محمدابراهیم خلیفه شوشتری «مبتکر نظریه عامل و معمول در نحو عبدالله بن ابی اسحاق حَضْرَمی ایرانی بوده است» (خلیفه شوشتری، ۱۳۸۷ش، ص ۳). شوقی ضیف می‌گوید: «ابن مضاء اندیشه جعل عامل را به نحویان ما قبل خود مانند ابن جنی برمی‌گرداند که در این زمینه بر او سبقت دارند، سپس می‌گوید: من می‌دانم با این که ابن جنی در مسئله نظریه عامل ذوب شده بود اما در اندیشه جعل عامل [جدید] نبوده بلکه در صدد بوده است تا برطرف کننده ابهام و اشتباه از آن باشد» (ضیف، ۱۳۶۷ش، ص ۶۱۴).

شوقی ضیف در قسمتی از اظهاراتش گفته است که: «اگر مردم به محذوفات و ضمائر فکر می‌کردند، آنها را در سخنان خود به کار می‌بردند» محمدعلی نجار در اعتراض به این سخن شوقی ضیف می‌گوید: «اگر این نظر را بپذیریم، پس مسئله ایجاز و حذف در علم بیان کجا می‌رود؟ سپس از قرآن مثال می‌آورد، آنجا که خداوند فرموده است: «...وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا خَيْرًا...» (نحل، ۳۰)، یعنی: (آنزل خیراً). آیا این محذوف در اینجا از ذهن متکلم خارج شده است؟ سپس نجار بر شوقی ضیف این ایراد را وارد می‌سازد که او در جایی گفته است: «ضمیرهای تشبیه و جمع در کلماتی مانند (قاما) و (قاموا) ضمیر نیستند، آن طور که بعضی از نحویان گمان کرده‌اند، بلکه آنها علاماتی هستند که بر تشبیه و جمع دلالت دارند، همان‌طور که (تاء ساکنه) بر مونث بودن دلالت دارد و در جای دیگر گفته است: (الف و واو) ضمیر هستند! مثل کلمه‌های (قاما و قاموا) (همان).

همواره یک اضطراب و تشویش خاطری در افکار بعضی از اساتید و ادبای معاصر عرب مانند شوقی ضیف و ابراهیم مصطفی و تمام حسان و مهدی المخزومی وجود داشته که تحت تاثیر حملات ابن

مضاء قرطبی، به نظریه عامل اشکال وارد ساخته‌اند، بازتاب وسیعی در جامع الازهر مصر و بعضی از دانشگاه‌های مصر عراق و سوریه داشته است که در نهایت منجر به برپایی دو کنفرانس گردید و هر دو کنفرانس هم در دمشق تشکیل شد. «کنفرانس اول بین ۲۰-۲۷ سپتامبر ۱۹۵۶ با نظارت فرهنگستانهای عربی قاهره و بغداد و دمشق برگزار شد که هدف از تشکیل این کنفرانس، آسان‌سازی نحو عربی بوده است، نظر بعضی از ادبای عرب بر آن است که این کنفرانس و نظایر آن تحت تاثیر فرهنگ غرب بوده است. میهمانان سوری این کنفرانس: مصطفی الشهابی، خلیل مردم، شفیق جبری، حسنی سبح، شکری فیصل، جمیل صلیبا، سامی الدهان و أسعد طلس بودند و میهمانان مصری آن نیز: طه حسین، منصور فهمی، ابراهیم مصطفی و احمد حسن الزیات بوده‌اند» (حومد، ۱۴۱۶ق، ص ۲۰۳).

نقل مفاد قطعنامه آن کنفرانس به دلیل طولانی بودن، در مقاله ما میسر نشد، لکن یادآوری این نکته لازم است، از آنجا که هدف کنفرانس آسان‌سازی نحو بوده است؛ اما خروجی آن کنفرانس تأثیر قاطع و جدی در نظام آموزشی کشورهای عربی نداشته است؛ بنابراین با تغییراتی جزئی تدریس نحو به همان اسلوب قدیمی پیگیری شد، البته شوقی ضیف کتاب *تجدید النحو* خود را بعد از برپایی آن کنفرانس تألیف کرد و این کتاب، حاصل تلاشهای چندین ساله وی در جهت آسان‌سازی نحو بوده است. و کتاب *إحياء النحو* ابراهیم مصطفی نیز قبل از تشکیل آن کنفرانس در سال ۱۹۳۷ چاپ شده بود.

ادبا و پژوهشگرانی بودند که علت به وجود آمدن زمینه ایراد و اشکال بر نظریه عامل را کم‌کاری و کوتاهی خودشان و کم‌کاری بعضی از علما و اساتید دیگر جهان عرب می‌دانستند، محمد عبدالخالق عضیمه در این باره می‌گوید: «ابن مضاء درباره نحو، به امور شکلی و ظاهری پرداخته است و لذا به جوهر و مغز و محتوای

نحو نپرداخته است. بنابراین ما درباره نحو کوتاهی کرده‌ایم و ناتوان بوده و تنبلی کرده‌ایم و نحویان در این جهت هیچ تقصیری ندارند. نحویان به همین راحتی و به صورت تصادفی و اتفاقی و به خودی خود به قوانین نحویشان نرسیده‌اند و آن قوانین هم از روی غفلت و فراموشی به سراغشان نیامده است، بلکه آن قوانین حاصل تلاش و فعالیت‌های پی در پی آنان بوده و در نتیجه صبر کردن بر رنجها، بحث و بررسیها و تحقیقات آنان بوده است و همچنین از راه مطالعه کلام عرب، اعم از نظم و نثر و نیز از راه سماع، از فصیحان عرب و همچنین از راه دقت نظر در کتاب آسمانی قرآن بوده است و بعد از آن که این قوانین بر ایشان راست و استوار شد، خودشان را مشغول کردند به طرح و بیان دلایل و اسرار آنها» (عضیمة، ۱۳۶۷ق، ص ۸۰۵).

آسان‌سازی و نوسازی نحو به هر قیمت ممکن نیست و نمی‌شود بنای عظیم نحو را که حاصل رنجهای حدود سه قرن نحویان بزرگ و مبتکران کم نظیری همچون: خلیل بن احمد، سیبویه، ابوعلی فارسی و ابن جنی بوده است و در قرون بعد از آن نحویان و شارحان بزرگ دیگری مانند ابن مالک، ابن عقیل، محقق رضی استرآبادی، ابن هشام انصاری، سیوطی و... خدمات ماندگار و بی نظیری از خود به یادگار گذاردند و زبان قرآن کریم را بیمه کردند، منطقی و عقلانی نیست که به بهانه آسان‌سازی و نوسازی، در این بنای عظیم و باشکوه علمی خدشه وارد کنیم. محمد عبدالخالق عضیمة از شوقی ضیف می‌پرسد: «آیا ادغام بعضی از ابواب نحو در بعضی دیگر، مانند: ادغام اختصاص در تمیز، ادغام اضافه در توابع، ادغام منادا و لای نفس نفی جنس در غیر منصرفها، ما را از بررسی تک‌تک آنها و فهم معانی آنها بی‌نیاز می‌کند؟ آنگاه سؤال دیگری از شوقی ضیف می‌پرسد و می‌گوید: ما به یک مبتدی چه بگوییم درباره اینکه ۱. خبر بعد از «أما» منصوب می‌شود، ۲. مبتدا و خبری که بعد از «أما» می‌آیند مرفوعند، مانند: «أما زيدٌ فذاهبٌ» ۳. بعد از

«أما» جار و مجرور می‌آیند، مانند «و أما بنعمت ربك فحدث» (ضحی، ۷) ۴. بعد از «أما» مفعول به می‌آید مانند «و أما الیتیم فلا تقهر» (ضحی، ۶) ۵. بعد از «أما» جمله شرطیه می‌آید... و به قول عبدالوهاب عزام ما منکر سختی نحو نیستیم اگر این مسئله عیب هم شمرده شود ما منکرش نیستیم؛ اما نحو در خلقت و ساختارش عیب و نقصی ندارد و یا هیچ اختلال و بهم‌خوردگی در ساختمان و چهارچوبش و همچنین هیچ ناتوانی در موارد و در وزن‌هایش وجود ندارد» (عضیمة، ۱۳۶۷ق، صص ۸۰۹-۸۱۰).

نظریه اعراب

سیوطی در الأشباه و النظائر فی النحو به نقل از مغنی اللیب می‌گوید: درباره حقیقت اعراب [بین نحویان] اختلاف وجود دارد، بعضی از نحویان گفته‌اند: «اعراب همان معنا است و در این باره اختلاف آراء وجود دارد که به دو بخش تقسیم می‌شود، اول آن که: حرکات به اعراب اضافه می‌شوند و یک چیز هیچگاه به خودش اضافه نمی‌شود. دوم آنکه: در مبنی حرکاتی وجود دارد که در واقع اعراب به حساب نمی‌آیند، مانند: «مَطِيئَةُ حَرْبٍ» أی «صالحَةٌ للحرب»، چنین حرکاتی در آخر کلمه محل اختلاف است» (سیوطی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۸۳).

برخی دیگر از نحویان معتقدند که: «اعراب عبارت است از حرکات و حق هم همان است و آن دو گونه است، اول آنکه: اعراب شامل رفع و نصب و جر و جزم می‌شود. دوم آنکه: وجود حرکات در مبنی به معنای حرکات اعرابی نیست، زیرا اگر حرکت اعرابی ناشی از وجود عامل باشد، آن حرکت اعرابی است، در غیر اینصورت علامت بناء است». بعضی از نحویان گفته‌اند: اعراب بر دو قسم است: ۱. اعراب لفظی: و آن رای ابن مالک است که اعراب به اقتضای عامل، حرکت یا حرف یا سکون یا حذف است. ۲. اعراب معنوی: در این نوع اعراب، حرکات فقط علامتهای چنین اعرابی شمار می‌آیند و این دیدگاه سیبویه و





نحویان متأخر است، که حدود آن را چنین بیان کرده و گفته‌اند: تغییرات اواخر کلمات به سبب اختلاف عواملی است که لفظاً یا تقدیراً بر آنها وارد می‌شود (سیوطی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۸۳). اختلاف دیدگاه بصریان و کوفیان درباره فعل مضارع، به گونه‌ای است که بصریان دلیل مرفوع شدن فعل مضارع را جایگزین شدن فعل به جای اسم می‌دانند، لکن کوفیان برآنند که: اگر فعل مضارع خالی از عوامل نصب و جزم باشد، پس مرفوع است مانند: «يَقُومُ زيد» و «يَذْهَب عمرو» (أنباری، ۱۴۳۸ق، ج ۲، ص ۴۴۸).

درباره منشأ اعراب، هیچ یک از نحویان و زبان‌شناسان پیشین عرب، اصل وجود اعراب را در زبان عربی کهن و به‌طور خاص زبان فصیح، انکار ننموده‌اند؛ اما برخی مستشرقان همچون فولرس وجود این پدیده را در گویشهای سرزمین حجاز و قرآن انکار می‌کنند و حتی تردید دارند که بادیه‌نشینان - آنان که شاعران از میان ایشان برخاسته‌اند - بدین زبان سخن گفته باشند (عبدالتواب، ۱۳۶۷ش، ص ۴۲۹). همان‌طور که درباره نظریه عامل آراء و نظرات گوناگونی در علم نحو ارائه گردیده است، درباره نظریه اعراب و ریشه‌های تاریخی آن نیز افکار و دیدگاههای مختلفی وجود دارد و این اختلاف دیدگاهها در طی قرون وجود داشته است.

احتمالاً امر اعراب از مایه‌های سامی کهن سرچشمه گرفته و بنا به تحقیقات نوگای رول، حضور آن در اقدمی، مسلم است. فوک معتقد است که دست‌کم تا اواخر قرن چهارم میلادی در لهجه‌های گوناگون عربی، اعراب به‌کار می‌رفته است. اشیپیتالر با این نظریه مخالفت کرده، اظهار می‌دارد که در میان قبایل دو زبان وجود داشته است: یکی عامیانه و مورد استفاده در زندگی روزمره که اعراب از آن به کلی رخت بر بسته بود و دیگری زبان فصیح، هنری که از دیرباز حرکات آخر کلمات در آن مراعات می‌شده است، اما فلیش می‌پندارد که اعراب، حتی در زبان بدویان (غیر از زبان فصیح) لااقل تا زمان سیبویه وجود داشته و یکی

از عمده‌ترین دلایل آن، بحث «وقف» و «سکون» است، که بدون اعراب معنی نمی‌یابد. شکل حرکات اعرابی هم مورد بحث است (همان).

اعراب آن پدیده‌ای است که دارای بالاترین و بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین معانی دقیق و دارای اثری نیرومند در ساختار نظریه نحوی است. مفهوم اعراب از نظر نحویان به لفظی و معنوی تقسیم می‌شود (مصطفی سید، ۲۰۰۲م، ص ۴۳). بسیار بعید به نظر می‌رسد که کسی با ویژگیهای منحصر به فرد زبان عربی آشنا باشد و منکر جایگاه اعراب در نحوه عربی باشد، «کسی که اعراب را انکار می‌کند، در واقع یکی از ویژگیهای زبان عربی را انکار می‌کند، همان ویژگی که زبان عربی را از دیگر زبانها جدا می‌کند، لذا نحو، قانون تألیف کلام و بیان‌کننده جایگاه کلمه در جمله است و نیز بیان‌کننده رابطه یک جمله با جمله دیگر است، تا اینکه عبارات با یکدیگر هماهنگ شوند و اعراب هم تنها عامل جداکننده بین معانی مشابه و مساوی در جمله است (فتلی، ۱۹۸۰م، ص ۴۶۸).

ممکن است سؤال شود که: آیا ارتباطی بین عامل و اعراب وجود دارد؟ ما گاهی در یک جمله عربی، تفاوت آشکاری در ساختار ظاهری آن می‌یابیم، مثلاً گاهی بعضی از منصوبات بدون آنکه جایگاه اعرابی آنها در جمله تغییر یابد، تبدیل به اسم مجرور می‌شوند، مانند: ۱. ما رأيتُ أحداً. ۲. ما رأيتُ منِ أحدٍ. در جمله اول «أحداً» به‌طور مستقیم مفعول به ظاهر شده و در جمله دوم همان مفعول به لفظاً با حرف جر (من) به اسم مجرور تبدیل شده؛ اما محلاً منصوب است و این حاصل اختلاف لفظی دو جمله در چگونگی اعراب آنها است، لذا هر دو جمله در معنا مشترک و در اعراب مختلف هستند. یا در دو مثال دیگر مانند: ۱. إِنَّهُ حَامِلٌ كُتُباً. ۲. إِنَّهُ حَامِلٌ كُتُبٍ. ما اختلافی در معنای دو جمله نمی‌یابیم، در حالی که در جمله اول «كُتُباً» منصوب و در جمله دوم مجرور واقع شده است، این رابطه لفظی در ترکیب است که باعث

تغییر اعراب در آنها می‌شود (مصطفی سید، ۲۰۰۲، ص ۴۵). یکی از ویژگیهای حرکات اعرابی آن است که: «نحویان حرکات اعرابی را به خاطر کم و کوچک و سبک بودن آنها، در رسیدن به هدف، یک اصل و اساس به حساب آورده‌اند (همان، ۲۰۱۴، ص ۱۲۰). به نظر می‌رسد که اعراب با معنا ارتباط تنگاتنگی دارد، در غیر این صورت دلیلی نداشت که علائم و حرکات اعرابی گوناگونی پدید آید. وقتی که نحویان اعراب را وضع کردند، دیدند اعراب از معانی خبر می‌دهد و قصد آنان از اعراب، کاربردهای نحوی آن در چارچوب ترکیب [عبارات و کلمات] و تاثیرگذاری عناصر اعراب [در جمله] بوده است؛ اما در چهارچوب شکلی و ساختاری [کلمه]، اعراب آن چیزی است که در اواخر الفاض از راه می‌رسد، بنابراین اعراب نیز شامل معنا می‌شود، در حالی که خود معنا هم لفظ است و همین لفظ و معنا چالشی است که توجه نحویان را به خود جلب کرده است (همان، ص ۴۳).

در اینجا راجع به ارتباط بین الفاض و معانی نحوی، نکته مهمی وجود دارد که از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی قابل توجه است: «کاری که یک شاعر و یا یک متکلم در به‌کارگیری الفاض و کلمات دارد، این است که او باید روابطی را بین آن کلمات ایجاد کند، همان معانی است که آنها را در سر می‌پروراند»، معانی نحوی که عبدالقاهر درباره آن سخن می‌گوید و معتقد است که حتماً باید در هر کلامی، آن معانی تحقق یابد تا روند کلام کامل باشد، چنین نیست، بلکه معانی نحوی آن است که: بین یک اسلوب و اسلوب دیگر و بین یک نظم و نظم دیگر فرق بگذارد (ولید محمد، ۱۴۰۳، صص ۶۳-۱۳۳-۱۴۵)، احمد احمد بدوی نیز در کتاب *عبدالقاهر الجرجانی و جهوده فی البلاغه العربیه* به همین معنا اشاره نموده است، وی معتقد است: «امکان ندارد که ما برای یک لفظ جایگاهی قائل شویم، در حالی که به معنای همان لفظ توجهی نداشته باشیم، بنابراین تا الفاض در کنار یکدیگر قرار نگیرند،

در کلام نه نظمی وجود خواهد داشت و نه ترتیبی» (بدوی، بی‌تا، ص ۱۱۱) و نظر جرجانی بر این است که: «نظم چیزی جز در نظر داشتن معانی نحوی در خلال کلام نیست، لذا در وهله اول باید معانی نحوی در ذهن مرتب شوند، آنگاه گام در مسیر ترتیب الفاض در سخن برداشته شود» (همان، ص ۱۱۹). از جمله معانی نحوی، وجود علامتهای اعرابی مانند ضمه، کسره و فتنحه است. «تلاش و فعالیت‌های فراوانی درباره تفسیر اختلاف علامتها و حرکات اعرابی که در اواخر کلمات وجود دارد شده است، مبنی بر این که علامتها دارای معنا هستند مثلاً: علامت ضمه در بردارنده معنای اسناد است، علامت کسره دلالت بر معنای اضافه دارد و علامت فتنحه نیز بیانگر معنای خفت و سبکی است (همان، ۲۰۱۴، ص ۱۲۳).

علامتهای اعرابی که نحویان توجه بسیار زیادی به آن دارند، عبارت است از تشکلات یا فرم‌گیرهای صوتی، در درون یک مجموعه نظام‌مند صوتی است که به‌طور مستمر با نظام نحوی رابطه متقابل دارد، همانطور که علامت اعرابی عبارت است از خالی کردن ذهن از عوامل لفظی که در اعراب تقدیری و محلی تجسم یافته است (همان). مهدی المخزومی بر آن است که اعراب نشانه برجسته‌ای از نشانه‌های جاوید زبان عربی است، اعراب حقیقتی واقعی است و واقعیتی ثابت است و قواعد آن به‌طور کلی قواعدی صحیح است که به‌درستی از کلام عرب استنباط شده است و هر جا اعراب باشد سزاوار بقاء است (فتلی، ۱۹۸۰، ص ۴۷۳).

آنچه به ذهن یک پژوهشگر خطور می‌کند این است که چه تفاوتی بین عامل و اعراب وجود دارد؟ «حد عامل از دیدگاه جرجانی یعنی آن چیزی که آخر کلمه را مرفوع یا منصوب یا مجرور یا ساکن گرداند، و عامل، آن سبب و علتی است که آخر کلمه را به صورت خاصی از اعراب شکل دهد. در صورتی اعراب، یک اثر ظاهری یا مقدر است که عامل، در آخر کلمه آن را





ایجاد می‌کند و البته پدیده اعراب از جمله ویژگیهای زبان عربی است و بخش مهمی از ادای معنای حقیقی جمله عربی همان اعراب است (شلال، ۲۰۱۴م، ص ۴۴).

ابن مضاء قرطبی از علما و نحویان قرن ششم هجری که انتقادهای شدیدی نسبت به مسائل نحو عربی دارد؛ اما با حرکت‌های اعرابی سرسازش دارد. «ابن مضاء به حرکت اعرابی و نقش آن در بروز و ظهور معانی مورد نظر، در کلامی که حرکات اعرابی وسیله‌ای برای آشکار شدن آن معانی هستند، اشاره نموده است. همان معانی کاربردی مانند: فاعل و مفعول و همان معانی که نقش جمله را بازی می‌کنند، زیرا نظم کلام به شکوه و ارجمندی معانی نحوی و اعراب آنها نیاز دارد (زیدان، بی‌تا، ص ۱۵).

اما اینکه گفته می‌شود عمل اعراب با متکلم است، یعنی اینکه متکلم آزاد است به طور دلخواه، به کلمه رفع یا نصب یا جر یا جزم دهد؟ اگر چنین باشد، زبان دچار هرج و مرج می‌شود. اگر اعراب دادن به کلمات اختیاری و آزاد باشد آنگاه هر سخنگویی به دلخواه خود به کلمه رفع و نصب و جر و جزم می‌دهد، بلکه در نظام ترکیبی یک جمله گاهی رفع و گاهی نصب یا گاهی [جر] می‌دهد. [چنین نیست]، لذا ما می‌بینیم که در ذهن متکلم یک معنایی نهفته است و می‌خواهد بر اساس آن معانی مورد نظرش را تنظیم کند، لذا از کلمه‌ای استفاده می‌کند که او را به آن معنای نهفته در ذهنش برساند، سپس به آن کلمه یا کلمات، حرکت مناسب با معنای خودش را می‌دهد و این همان چیزی است که در سخنان خود نحویان بر اساس تجزیه و تحلیل و بررسی زبان قوم عرب وجود دارد (رسولی و ربیعی، بی‌تا، ص ۳).

وجوه اشتراک و افتراق بین «العوامل المئه» و «جواهر النحو»

بین هر دو نفر (عبدالقاهر جرجانی و طبرسی) فاصله

زمانی حدود ۸۰ سال وجود دارد. جرجانی (د ۴۷۱ ق) ادیب نحوی و بلاغی مشهور قرن پنجم هجری و مصنف کتاب بسیار مختصر *العوامل المئه* با تصنیف این کتاب، او مبتکر گردآوری همه عوامل نحوی در یک مجموعه می‌شود که تا عصر خود او بی‌سابقه بوده است، اگر نحویان قبل از او مانند سیبویه، اخفش، ابن جنی و همچنین اگر نحویان بعد از جرجانی، مانند: ابن حاجب، رضی استرآبادی و ابن مالک، درباره عوامل نحوی سخن گفته‌اند، جنبه موردی و جزئی‌نگری تشریحی داشته و بر اساس اقتضای درس و بحث و مسئله نحوی خاص مورد نظر آنان بوده است بنابراین به شکل یک مجموعه منسجم و منظم یا به صورت یک کتاب نبوده است، تا بخواند همه‌ی عوامل نحوی را یکجا و در کم حجم‌ترین کتاب ارائه دهد. به همین دلیل از ابتکار منحصر به فرد جرجانی در تصنیف *العوامل المئه* که همه‌ی عوامل صدگانه نحوی را در یک مجموعه‌ی بسیار مختصر جمع کرده است، به خاطر اهمیت و ارزش علمی کتابش، هم در عصر خود او از این کتاب استقبال شد و هم در طی قرنهای بعد از او، در حدی بسیار عالی مورد توجه علماء و ادباء و نحویان واقع شده است.

این کتاب نحوی که مائه عامل نیز نامیده شده است، مباحث نحوی را مانند *الجمل* با محوریت چگونگی عمل افعال، أسماء و حروف عامل در دیگر کلمات، مطرح کرده است. اختصار این کتاب سبب شد که خیلی زود مورد توجه نحویان و خاورشناسان و عربی‌آموزان باختر زمین قرار گیرد و کاربرد آموزشی یابد. این اثر جرجانی نخستین بار در (۱۶۱۷م) لیدن و سپس به ترتیب در سال (۱۸۰۳م) در کلکته، (۱۲۴۷ق) در قاهره، (۱۲۹۲ق) در تبریز و (۱۴۰۴ق) استانبول به چاپ رسید. ناگفته نماند که این کتاب، شروح منثور و منظوم و نیز ترجمه‌های گوناگونی به زبانهای لاتین، فارسی و عربی دارد (باقر، علیرضا، ج ۱۷، ص ۷۰۱ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی) و تا قرن

۱۱ بالغ بر ۸۴ شرح بر این کتاب نوشته شده است (جرجانی، ۱۴۳۰ق، صص ۳۵-۱۴۳).

اما کتاب *جواهر النحو* که از جمله تصنیفات طبرسی (۴۶۸-۵۴۸ق) صاحب *تفسیر مجمع‌البیان* است، از آنجایی که این کتاب یک نسخه خطی بوده و در سال ۱۳۹۹ش، به عنوان یک رساله دانشگاهی در مرحله دکترا توسط نگارنده این مقاله تصحیح شده است. این کتاب، آنگونه که طبرسی مصنف، درباره انگیزه نگارش آن در مقدمه کتاب خود بیان نموده است، سبب تصنیفش پاسخ به درخواست امیر ابومنصور محمد بن یحیی بن هبه الله الحسینی بوده که از سادات بسیار محترم نزد طبرسی بوده است و خود طبرسی درباره مشخصات این کتاب می‌گوید: «هذا مختصرٌ فی علم النحو... یكون للمبتدی تبصره یهدی بضوء نجمه و للمُنْتَهی تذکره یطَّلِعُ به علی ماورائه مَعَ صِغَرِ حِجْمِهِ وَاقْتِدِیْتُ فِیهِ بِالْإِمَامِ عَبْدِالقَاهِرِ رَحْمَةِ اللهِ وَ فِی مَجْمُوعَةِ المَوْسُومِ بِالجَمَلِ فِی عَوَامِلِ الإِعْرَابِ وَ بآین بیان خود، بر مختصر بودن کتاب و اینکه سبب افزایش آگاهی مبتدی است، تأکید دارد و نیز اعلام می‌کند که در تصنیف آن، از کتاب *العوامل فی عوامِل الإِعْرَابِ* عبدالقاهر جرجانی الگو گرفته است. لذا یک مقایسه اجمالی به شکل زیر بین کتاب *العوامل المئه جرجانی* و کتاب *جواهر النحو طبرسی* در این مقاله صورت گرفته است.

۱. وجوه اشتراک

- هر دو کتاب با یک فاصله زمانی کمتر از یک قرن به یکدیگر نزدیکند، البته به تاریخ دقیق تصنیف هیچ کدام از این دو کتاب در منابع زندگی نامه‌ها اشاره‌ای نشده است.

- در *العوامل المئه* خبری از بحثهای میدانی و استدلالهای طولانی نحوی نیست، فقط برای هر مورد از عاملها یک مثال کاربردی آورده است و بحثی از علل در میان نیست، زیرا هدف از تصنیف آن کتاب تقریباً ارائه نموداری عوامل بوده است و نه بحثهای

استدلالی و نه اختلاف آراء نحویان. بنابراین *جواهر النحو* نیز همین رویکرد را دارد، لکن با مثالهای قرآنی بیشتر و احياناً با استفاده از شواهد شعری و ضرب‌المثلهای عربی.

- از جمله امتیازات مشترک هر دو کتاب آن است که وارد بحثهای اختلافی نحویان درباره مسائل نحوی نشده‌اند، زیرا هدف آنان از ابتدا در تصنیف کتابشان ایجاز و اختصار بوده است و اگر غیر از این می‌بود دیگر با کتب مفصل و حجیم نحوی تفاوتی نداشت و از آسان‌سازی مسائل نحو دور می‌شدند.

۲. وجوه اختلاف

- از لحاظ رتبه و جایگاه علمی، عبدالقاهر از پیشوایان ادب عربی و امام نحویان و بلاغیان قرن پنجم هجری، مردی دیندار و پرهیزگار، که در فروع شافعی و در اصول اشعری بوده است، برخی گفته‌اند که جرجانی اشعار نیکوی بسیاری داشته است؛ اما شعرهای اندکی از او بر جای مانده است (باقر، علیرضا، ج ۱۷، صص ۶۹۶-۶۹۷ داتره‌المعارف اسلامی). طبرسی از علماء و مفسران و نیز از ادباء و فقهای شیعه اثنا عشری قرن ششم هجری بوده است، بیشترین شهرت وی در جهان اسلام در کشورهای عربی مربوط به تفسیر بسیار معروف او به نام *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* است که مورد احترام جهان تشیع و تسنن می‌باشد.

- از جهت وسعت شهرت و انتشار، *العوامل المئه* یک شهرت جهانی و بین‌الملل اسلامی دارد و به دلیل اینکه جرجانی همه عوامل صدگانه نحوی را در صفحاتی محدود همراه با مثالهایی محدود گردآوری کرده است، لذا طالبان علم نحو از آن استقبال وسیعی به عمل آورده‌اند. جرجانی عوامل صدگانه نحوی را به دو بخش عمده الف: عوامل لفظی ب: عوامل معنوی، تقسیم کرده است. سپس عوامل لفظی را به دو قسمت الف: عوامل سماعی ب: عوامل قیاسی، تقسیم نموده است، که تعداد عوامل سماعی نودویک مورد و عوامل





قیاسی نیز هفت مورد شده‌اند و دو عامل باقیمانده هم از عوامل معنوی هستند که مجموعاً یکصد عامل نحوی می‌شوند. مطالب این کتاب حول نظریه عامل است. *جواهر النحو* نیز کتابی است مختصر در علم نحو با سرفصلهای محدود مرفوعات، منصوبات مجرورات و توابع. تمرکز طبرسی در این کتاب بر نظریه اعراب است.

- کتاب *العوامل المئه* مختصرترین کتاب نحوی است در صفحاتی اندک و اولین کتاب مختصری است که بنای آن بر جمع عوامل نحوی بوده است و هدفش خلاصه کردن مباحث طولانی نحو بوده که در کتب نحوی به‌طور پراکنده وجود دارد. کتاب *العوامل المئه* برای کسی که می‌خواهد روابط تاثیرگذار در ترکیبهای نحوی را بفهمد و یاد بگیرد قابل استفاده است (حماد، ۲۰۱۸م، صص ۸۷-۸۹-۹۰). اما کتاب *جواهر النحو* که آن هم کتابی کم حجم است، لکن نسبت به *العوامل المئه* صفحات بیشتری دارد، زیرا در *جواهر النحو* به موارد جزئی در نحو همراه با مثالهای بیشتر و متنوع‌تری اشاره شده است، جرجانی در تصنیف *العوامل المئه* از کسی الگو نگرفته، لکن طبرسی در تصنیف *جواهر النحو* به قول خودش کتاب *الجمل فی عوامل الإعراب* را از عبدالقاهر جرجانی الگو گرفته و به او اقتداء کرده و به این نکته در مقدمه *جواهر النحو* اشاره کرده است.

- چگونگی ورود و خروج هر دو مصنف در بحثهای نحوی یکسان نیست، جرجانی رویکردی آمارگونه در ارائه مسائل نحوی دارد و قصدش از تألیف *العوامل المئه* نشان دادن ساختمان کلی از عوامل است، لذا نموداری عمل کرده و وارد بحث مورد نظر شده و با یک مثال برای هر مورد، از آن بحث خارج شده است. در حالیکه طبرسی در *جواهر النحو* به لحاظ وسعت بیشتر موضوعی و شرح و بیان مسائل نحوی در آن، ضمن اینکه از مثالهای گوناگون استفاده کرده اما ورودی آموزشی و نتیجه‌گرا دارد. لذا هنگامی که از

یک بحث نحوی خارج می‌شود خروجی قانع‌کننده‌تر دارد. مثلاً در بحثهای: وصف، عطف بیان، تاکید، بدل و عطف به حروف که همگی از زیرشاخه‌های «توابع» هستند، برای هر یک از موارد پنجگانه توابع، مثالهای قابل قبول می‌آورد، مانند: «جاء نی العالمُ زیّد» که برای عطف بیان است، چهار مثال دیگر «توابع» را با همین اسلوب، با مثالهای گوناگون خود، متعلم را قانع ساخته و از آن بحث خارج می‌شود. لکن جرجانی چنین عمل نکرده و از «توابع» به‌طور مستقل بحث نکرده است.

- کتاب *العوامل المئه* به لحاظ قدمت و سابقه و مختصر بودنش در طول ده قرن گذشته شروح فراوانی بر آن نوشته شده است، اما *جواهر النحو* این ویژگی را ندارد زیرا اخیراً تصحیح شده و طبیعی است که هنوز به محافل علمی و مراکز چاپ و نشر راه نیافته است.

- جرجانی همواره به عنوان یک نحوی، بلاغی و ادیب، مورد توجه واقع شده است، لکن طبرسی، با اینکه خود دانشمندی ادیب، لغوی، فقیه، کلامی و مفسری برجسته بوده است؛ اما شخصیت تفسیری او بر دیگر ابعاد علمی‌اش غلبه یافته است و در طول قرنهای گذشته و همچنین در عصر حاضر، آن قدر که علماء و ادباء، طبرسی را به وجه تفسیری او می‌شناسند، به بعد نحوی او کمتر توجه داشته‌اند و فقط گروه خاصی از علماء و دانشمندان و ادباء و نحویان، ابعاد دیگر شخصیت طبرسی را مورد توجه قرار داده‌اند، همان‌گونه که عبدالقاهر شهرت جهانی خود را بیشتر مدیون دو کتاب *اسرار البلاغه* و *دلائل الإعجاز* خود است، با اینکه وی کتب دیگری نیز دارد.

- مقایسه دو کتاب از لحاظ چگونگی طرح و عرضه مسائل نحوی است. البته *العوامل المئه* به جهت موجز و مختصر بودن و ارائه همه یکصد عامل نحوی در یک چهارچوب کلی، کوتاه، ساده، آسان و رسا و قانع‌کننده، هنری بسیار ارزنده و قابل تقدیر از خود ارائه داده است و معلوم است که این کتاب بهتر است، زیرا کاوشگر را

در اشراف پیدا کردن به مجموعه عوامل نحوی زودتر به مقصد مطلوبیش می‌رساند، اما *جواهر النحو* شرح و بیان و مثالهایش بیشتر است. آنچه عبدالقاهر در *عوامل المئه* به‌طور فهرست‌وار، عوامل نحوی را برشمرده و با شرحی بسیار کوتاه، برای هر کدام از آن عوامل، مثال آورده است، آن عوامل عبارتند از: حروف جر، حروف مشبیه بالفعل، ما و لا شبیه به لیس، حروف ناصبه، حروف جازمه، اسماء افعال، افعال ناقصه، افعال مقاربه، افعال مدح و ذم، افعال شک و یقین، عوامل قیاسی و عوامل معنوی. اما طبرسی در *جواهر النحو* می‌گوید: «راهی را که عبدالقاهر رفته بود پیمودم، در نتیجه آن بخشهایی را که او غافل از آنها بوده است، من [در کتاب خود] وارد ساختم، و در هر فصلی [مواردی را که او] جدا کرده بود من آن موارد را، به کتاب خود ملحق نمودم، که در نوع خود کتاب کاملی شد». مثلاً از جمله سرفصلهایی که *العوامل المئه* فاقد آنها است اما *جواهر النحو* آنها را در خود جای داده است برخی از آن سرفصلها عبارتند از: اقسام کلمات، حد اعراب، اعراب اسم مثنی و جمع مذكر سالم، اعراب کلا و کلتا، اسم متمکن و اسم غیر متمکن، اسباب منع صرف، فعل مجهول، فعل تعجب، موصولات و اعداد و...

- راه و روش شارحان، متفکران و دانشمندان بدین‌گونه است که معمولاً کتابهای پرنکته، مهم، تاثیرگذار و بسیار مختصر را شرح می‌دهند و آنها را تفسیر می‌کند و با بیان و توضیحات و با شروع تفصیلی خود از پیچیدگیها و ابهامات آن کتابها پرده برمی‌دارند و *العوامل المئه* یکی از این کتابها است، در حالی که *جواهر النحو* از این ویژگی برخوردار نیست زیرا اخیراً تصحیح شده است و اگر کتابی بود با متنی سنگین و مطالبی پیچیده، حتماً زودتر تصحیح می‌شد و به چاپ می‌رسید، شاید یکی از علل عدم توجه علماء و ادباء و نحویان و پژوهشگران به *جواهر النحو* همین نکته بوده است.

- از جمله مزیت‌های برجسته *العوامل المئه* این است

که بنا به تشخیص اساتید حوزوی و دانشگاهی و به لحاظ جامعیت مباحث نحوی و در عین حال مختصر بودنش، به یک کتاب درسی در حوزه‌های علمیه و دانشگاهها تبدیل شده است، در صورتی که *جواهر النحو* از این امتیاز برخوردار نیست.

- از جمله تفاوت‌های مهم و اساسی که بین *العوامل المئه* و *جواهر النحو* وجود دارد آن است: جرجانی در *العوامل المئه* فقط از عوامل بحث کرده است، اما طبرسی در *جواهر النحو* هم از «عامل»، هم از «معمول» و هم از «عمل» بحث کرده و منظور از «عمل» در اینجا اعراب است، زیرا هر جا که عامل بود به طور طبیعی معمول هم به دنبال آن می‌آید و این چیزی است که آن دو کتاب را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

- تفاوت مهم دیگری که بین دو کتاب وجود دارد، در نوع فصل‌بندی و تقسیم ابواب آنها است. مثلاً در *جواهر النحو*: اقسام کلمات حد اعراب، اعراب اسم مثنی و جمع مذكر سالم، اسم متمکن و غیر متمکن، اسباب منع صرف، فعل مجهول، فعل تعجب، موصولات، اسمهای رباعی و خماسی، اسم مصغر، اسم منقوص، اسم منسوب، همزه وصل و همزه قطع و... این سرفصلها وجود دارد، در حالی که در *العوامل المئه* از این عناوین سخنی به میان نیامده است.

- جرجانی در متن *العوامل المئه* به هشت آیه استشهدا نموده اما طبرسی در *جواهر النحو* به پنجاه و نه آیه استشهدا کرده است.

- نوع مثالهای جرجانی در *العوامل المئه* از یک زیبایی و ذوق برخوردار نیست و برای مثال زدن، جمله‌های زیبا و سودمندی را انتخاب نکرده است و همان مثالهای ساده و کلاسیک را به‌کار برده مانند: «ذهبْتُ بزید» «کتبتُ بالقلم» جهت کاربرد حرف جر. یا مثلاً برای حرف شرط از مثال: «إِنْ تُكْرِمْنِي أُكْرِمَكَ» استفاده کرده است، در حالی که مثالهای به‌کار رفته در *جواهر النحو* طبرسی حاکی از یک





ابتکار و نوگرایی و تحول‌طلبی در همان قرن ششم است، مثلاً برای فعل مضارع که بیانگر حال و آینده است می‌گوید: «هُوَ يُصَلِّي»، یا برای اسمهایی که حرف سوم جمع مکسرشان متحرک است برای مثال از کلمات: «صياقله و ملائکه» استفاده می‌کند.

بدران زهراوی، کتاب *العوامل المئه في اصول علم العربيه* جرجانی را که خالد الأزهری متوفای ۹۰۵ قمری، بر آن شرحی نوشته است، مورد تحقیق قرار داده و مقدمه و تعلیقاتی هم بر آن دارد، وی می‌گوید: «شیوه عبدالقاهر در کتاب *العوامل المئه* از لحاظ ساختار لغوی و چگونگی چاره‌جویی وی پیرامون مسائل نحوی، علاوه بر اینکه از یک طرح‌ریزی کلی و شناخت روح حاکم بر زبان برخوردار است، ما را به این نتیجه می‌رساند که با همه پیشرفتهای علمی در جهان امروز، اما دیدگاه نحوی جرجانی هنوز استوار و پابرجاست و قابل تبعیت است» (أزهری، ۱۹۸۴، ص ۱۱۳).

بدرآوی، عوامل صدگانه جرجانی را در نمودار کلی یک صفحه‌ای نشان داده است؛ اما وی جدول نموداری دوم را تحت عنوان «عوامل: عامل، معمول و عمل» و جدول نموداری سوم را تحت عنوان «عامل: لفظی، معنوی» و عامل لفظی را با تقسیمات پنجگانه سماعی و تقسیمات نه‌گانه قیاسی و عامل معنوی را با تقسیمات سه‌گانه عامل، معمول و عمل ارائه داده است و جدول نموداری چهارم را تحت عنوان معمول: (با اصالت چهارگانه: رفع و نصب و جر و جزم خود) و معمول: (به تبعیت اعرابی، یعنی همان توابع) و جدول نموداری پنجم را تحت عنوان «عمل: حرکت، حرف و حذف» تقدیم کرده و در زیر هر عنوان، مجموعه‌های مرتبط به آن را در یک جدول نموداری عرضه کرده است. به نظر می‌رسد تمام موضوعات نحو و حتی جزئیات آن در جدولهای نموداری پنج‌گانه نشان داده است (ازهری، ۱۹۸۴، صص ۱۰، ۳۴-۳۷).

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دلیل توجه جرجانی به نظریه عامل، در کتاب *العوامل المئه* و توجه طبرسی به نظریه اعراب در کتاب *جواهر النحو*، تعریفهای لغوی و اصطلاحی عامل و اعراب مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، سپس نظریه‌های عامل و اعراب از دیدگاه موافقان و مخالفان بیان گردید که به‌طور مختصر به آنها اشاره می‌شود: آراء موافقان نظریه عامل که با استدلالها و دلایل منطقی خود پشتیبان و حامی این نظریه عقلانی هستند و انکار و لغو آن را با انکار و لغو نحو یکسان می‌دانند، بر عده قلیلی که مخالف نظریه عامل هستند و خواهان الغاء این نظریه می‌باشند، برتری قابل توجهی دارد، زیرا اجماع کلی بر این نظریه، خود دلیلی است بر درستی آن، و دیگر اینکه نحویان قدیم آثار و برکات پخته و جا افتاده نظریه عامل را درک کرده‌اند و در پایان، دو کتاب *العوامل المئه* و *جواهر النحو* با هم مقایسه شدند و وجوه اشتراک و اختلاف آنها از نظر گذشت و اهم این وجوه عبارتند از الف: *العوامل المئه* به لحاظ اختصارش و به لحاظ دارا بودن شروح فراوان بر آن، از جایگاه برتری برخوردار بوده است. ب: به دلیل اقبال نحویان و ادباء و اهل تحقیق به آن کتاب به دلیل ویژگیهای برجسته‌اش که همان بسیار مختصر بودن و به دور بودن از بحثها و آراء اختلافی و برخوردار بودن از مثالهای کاربردی بوده است، لذا در طول ده قرن گذشته همواره کتابی زنده و مورد توجه بوده و ماندگار شده است و هم‌اکنون نیز جزء کتابهای درسی در حوزه‌های علمیه و همچنین مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشجویان و اساتید رشته زبان و ادبیات عربی در محافل دانشگاهی است و رساله‌ها و پایان‌نامه‌های فراوانی در مقاطع دکترا و کارشناسی ارشد، چه در داخل کشور و چه در جهان اسلام با تأکید بر شناخت *العوامل المئه* جرجانی نوشته شده است.

- قرآن کریم. تهران: روزبه.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۹۹۲م). النجوم الزاهرة فى مصر و القاهرة. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۱۴۱۸ق). الخصائص. قاهره: المكتبة التوفيقية.
- ابن حمزه، مصطفى (۲۰۰۴م). نظرية العامل فى النحو العربی دراسة تأصيلية و تركيبية. بی جا: بی نا.
- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۳۶۴ش). شرح ابن عقیل. تهران: ناصر خسرو.
- ابن مضاء قرطبی، احمد بن عبدالرحمن (۱۳۹۹ق). الرد على النحاة. قاهره: دارالإعتصام.
- همو (۱۳۶۶ق). الرد على النحاة (تحقیق شوقی ضیف). قاهره: دارالفکر العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸م). لسان العرب. بیروت: دارإحياء التراث العربی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۴۱۷ق). الفهرست. بیروت: دارالمعرفه.
- ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف (۱۳۹۹ش). شرح شذور الذهب فى معرفة کلام العرب. تهران: مؤسسه الإمام الصادق(ع).
- همو (۱۳۸۳ق). شرح قطر الندی و بل الصدی. قم: مکتبه فیروزآبادی.
- همو (۱۹۹۸م). مغنی اللیب عن کتب الأعراب. بیروت: دارالفکر.
- ازهری جرجاوی، خالد (۱۹۸۴م). العوامل المثة النحویة فى أصول علم العربیة. قاهره: دارالمعارف.
- ازهری، محمد بن احمد (بی تا). تهذیب اللغة. تهران: مؤسسه الصادق(ع).
- استرآبادی، محمد بن حسن (۱۳۹۲ش). شرح الرضى على الکافية. تهران: مؤسسه الصادق(ع).
- افندی اصفهانی، عبدالله (بی تا). ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- آقابرگ تهرانی، محمد محسن (۱۹۸۳م). الذریعة الى تصانیف الشیعة. بیروت: دارالأضواء.
- امینی، عبدالحسین (۱۳۵۵ش). شهداء الفضیلة. تهران: روزبه.
- انباری، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۳۸ق). الإنصاف فى مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین. قم: ذوی القربی.
- انصاری، ولید عاطف (۲۰۱۴م). نظرية العامل فى النحو العربی عرضاً و تقدماً. اربد: دارالکتاب الثقافی.
- بحرانی، یوسف بن احمد (بی تا). لؤلؤة البحرین فى الإجازات و تراجم رجال الحدیث. قم: مؤسسه آل البيت(ع) لإحياء التراث.
- بدوی، احمد احمد (بی تا). عبدالقاهر الجرجانی و جهوده فى البلاغة العربیة. قاهره: مکتبه مصر.
- بدیع یعقوب، امیل (۱۹۸۸م). موسوعة النحو و الصرف و الإعراب. بیروت: دارالعلم للملایین.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۰۸ش). تاریخ بیهق. تهران: فروغی.
- ترنتی، عبدالقادر یوسف (۲۰۱۹م). العوامل النحویة و عللها فى ضوء آراء ابن مضاء و ابن جنی. أوراق ثقافیة، ۱(۳).
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۹۹۹م). فقه اللغة و سر العربیة. بیروت: دارالکتاب العربی.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۳۰ق). العوامل المثة. بیروت: دارالمنهاج.
- جمحی، محمد بن سلام (۱۹۷۴م). طبقات فحول الشعراء. قاهره: مطبعة المدنی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۸ق). الصحاح. بیروت: دارالفکر.
- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۹ق). منتهی المقال فى أحوال الرجال. قم: مؤسسه آل البيت(ع) لإحياء التراث.
- حسن، عباس (۱۳۶۷ش). النحو الوافی. تهران: ناصر خسرو.
- حسینی تفرشی، مصطفى بن حسین (۱۴۱۸ق). نقد الرجال. قم: مؤسسه آل البيت(ع) لإحياء التراث.
- حومد، عبدالوهاب (۱۴۱۶ق). دعوة إلى تیسیر النحو العربی. مجمع اللغة العربیة، ۷۱(۱)، ۲۰۱-۲۱۲.





- خليفه شوشترى، محمدابراهيم (١٣٨٧ش). نظرية العامل والمعمول، حقيقتها و دورها الوظيفى فى الدرس النحوى. مجله دانشكده ادبيات و علوم انساني، (٣)٥٩.
- خوام، رياض بن حسن (٢٠١٤م). نظرية العامل فى النحو العربى تفصيلاً و تطبيقاً. مكة: جامعة أم القرى.
- رسولى، حجت، و ربيعى، طالب (بى تا). التعليق عند النجاة و رأى ابن مضاء فيه. بى جا: بى نا.
- زجاجى، عبدالرحمن بن اسحاق (١٩٨٨م). كتاب الجمل فى النحو. بيروت: مؤسسه الرساله؛ اريد: دار الأمل.
- زركلى، خيرالدين (١٩٨٩م). الأعلام. بيروت: دارالعلم للملايين.
- زيدان، أسماء (بى تا). المذهب الظاهرى و أثره فى توجيه الدرس النحوى لدى ابن مضاء القرطبي (پايان نامه كارشناسى ارشد). الجزائر: جامعة حسيبه بن بوعلى.
- سيبويه، عمرو بن عثمان (١٣٨٥ق). كتاب سيبويه. بيروت: دارالجيل.
- سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر (١٤٢٠ق). الأشباه و النظائر فى النحو. بيروت: المكتبه العصريه.
- همو (١٣٩٩ق). بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة. بيروت: دارالفكر.
- شلال، انور راكان (٢٠١٤م). العامل النحوى بين ابن مضاء القرطبي و المحدثين. جامعة تكريت للعلوم الإنسانية، (١)٢١، ٤٢-٤٣.
- شوشترى، نورالله (١٣٩٢ش). مجالس المؤمنين. مشهد: بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى.
- صفا، ذبيح الله (١٣٨٠ش). تاريخ ادبيات در ايران. تهران: فردوس.
- ضيف، شوقى (١٣٦٧ق). ابن مضاء القرطبي و كتابه «الرد على النحاة». الأزهر، (١)١٩، ٦١١-٦١٦.
- عبدالنواب، رمضان (١٣٦٧ش). مباحثى در فقه اللغة و زبان شناسى عربى (ترجمه حميدرضا شيوخى). مشهد: آستان قدس رضوى.
- عظيمه، محمدعبدالخالق (١٣٦٧ق). حول كتاب الرد على النحاة لابن مضاء القرطبي. الأزهر، (١)١٩، ١٣٨.
- ٨٠٥-٨١٠.
- فتلى، عبدالحسين (١٩٨٠م). نظرية العامل و الإتجاهات الحديثه للنحو. الأستاذ، (٤)، ٤٥٦-٤٧٦.
- فراهيدى، خليل بن احمد (١٤٠٩ق). كتاب العين. قم: مؤسسه دارالهجره.
- فرخانى، جمال الدين على (١٣٩٢ش). المستوفى فى النحو. قم: دليل ما.
- فروخ، عمر (١٩٨٩م). تاريخ الأدب العربى. بيروت: دارالعلم للملايين.
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب (١٤٢٨ق). القاموس المحيط. بيروت: دارالفكر.
- قفطى، على بن يوسف (١٤٠٦ق). إنباه الرواة على أنباه النحاة. قاهره: دارالفكر العربى؛ بيروت: مؤسسة الكتب الثقافيه.
- كحاله، عمرضا (بى تا). معجم المؤلفين. بيروت: دارإحياء التراث العربى.
- كريمان، حسين (١٣٦١ش). طبرسى و مجمع البيان. تهران: دانشگاه تهران.
- مبارك، مازن (١٩٧٩م). نحو وعى لغوى. بيروت: مؤسسه الرساله.
- مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى (بى تا). بحار الأنوار. تهران: دارالكتب الإسلاميه.
- مدرس تبريزى، محمدعلى (١٣٩٥ش). ريحانة الأدب. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- مراد، وليدمحمد (١٩٨٣م). نظرية النظم و قيمتها العلميه فى الدراسات اللغويه عند عبدالقاهر الجرجانى. دمشق: دارالفكر.
- مصطفى سيد، عبدالحميد (٢٠٠٢م). نظرية العامل فى النحو العربى و دراسة التركيب. جامعة دمشق للآداب و العلوم الإنسانية، (٣ و ٤)، ٤١-٤٨.
- منتجب الدين رازى، على بن عبدالله (بى تا). فهرست أسماء علماء الشيعة و مصنفيهم. بى جا: بى نا.
- همانى، عبدالنبي (٢٠١٤م). نظرية الإعراب بين فاعليه العامل و تضافر القرائن. تبين، (١٠)٣، ١١٩-١٣٨.